



A Contemplation on Ehsan Tabari's critical approach to the archaism of the Pahlavi government

Shahnaz Hojati Najafabadi 

Assistant Professor, Department of Iranian Studies and History, Meibod University. Iran; E-mail: hojati@meybod.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 12Mach 2022

Received in revised

form: 10 July 2021

Accepted: 1Sept 2022

Published online: 22Dece2022

Keywords:

Ehsan Tabari,

Archeology,

Pahlavi Government,

Critical Approach.

ABSTRACT

Ehsan Tabari's critical approach to the archaic ideology of the Pahlavi government is an ideological, hostile and militant confrontation that has meaning in the discourse and political atmosphere of Iran in this period. Tabari tries to challenge the official archaic discourse of the Pahlavi government as a heterogeneous voice. This approach is more militant, ideological, and political in nature than it is concerned with relying on historiographical documents and it is a function of the political-ideological position of the historian as a militant left-wing ideologue attached to the theoretical logic of Marxism in the re-reading of history. This critical approach has several important features: First, it challenges the Pahlavi government's arrogant and glorious official account of the fundamental concept of monarchy in a moralistic-instructive perspective and by including it under the concept of degeneration, Second, it attacks the racial-nationalist character of this archaic ideology by relying on the concept of internationalism And third, by proposing some critical perspectives, he assesses the institutionalizations that emerge from this archaic worldview as emerging from a kind of historical illusion that leads to institutional chauvinism. In this research, with an analytical approach, Ehsan Tabari's critical insight into the archeological ideology of the Pahlavi government will be analyzed and an attempt will be made to question the various layers of this critical approach and the factors influencing its formation as well as its constructive contexts.

Cite this article: Hojati Najafabadi, Shahnaz (2022) A Contemplation on Ehsan Tabari's critical approach to the archaism of the Pahlavi government. Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol16, No31 Pages.159-183.

DOI. 10.22111/JHR.2021.39645.3223

© The Author; Shahnaz Hojati Najafabadi


Publisher: University of Sistan and Baluchestan

DOI: 10.22111/JHR.2021.39645.3223





واکاوی رویکرد انتقادی احسان طبری به باستان‌گرایی حکومت پهلوی

شهناز حجتی نجف آبادی^۱ 

۱. استادیار گروه ایران‌شناسی و تاریخ، دانشگاه میبد، ایران؛ رایانامه: hojati@meybod.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۴/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۱۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۰/۱

واژه‌های کلیدی:

احسان طبری،

باستان‌گرایی،

حکومت پهلوی،

رویکرد انتقادی

رویکرد انتقادی احسان طبری به ایدئولوژی باستان‌گرایی حکومت پهلوی، مواجهه‌ای است ایدئولوژیک، خصمانه و ستیزه‌جویانه که در بافت گفتمانی و فضای سیاسی ایران در این دوره دارای معناست. طبری تلاش می‌کند به مثابه‌ی صدایی غیرهمگون و ناهمساز، گفتمان رسمی باستان‌گرایی حکومت پهلوی را به چالش بکشد. این رویکرد، بیش از آنکه دغدغه‌ی اتکا بر مستندات تاریخ‌نگارانه داشته باشد، خصلتی مبارزاتی، ایدئولوژیک و سیاسی دارد و تابعی است از موقعیت سیاسی- ایدئولوژیک مورخ در قامت یک ایدئولوگ چپ مبارز و دلبسته به منطق نظری مارکسیسم در بازخوانی تاریخ. این رویکرد انتقادی، واجد چند خصلت پراهمیت است: نخست اینکه روایت رسمی تفاخرآمیز و پرشکوه حکومت پهلوی از مفهوم بنیادین شاهنشاهی را در چشم‌اندازی اخلاق‌گرایانه- عبرت آموز و با گنجاندن آن ذیل مفهوم انحطاط، به چالش می‌کشد، دوم اینکه خصلت‌های نژادی- ملی‌گرایانه‌ی این ایدئولوژی باستان‌گرایی را با اتکا بر مفهوم انترناسیونالیسم مورد حمله قرار می‌دهد، و سوم، با طرح برخی دیدگاه‌های انتقادی، نهادسازی‌های برآمده از این جهان‌بینی باستان‌گرایی را برآمده از نوعی توهم تاریخی ارزیابی می‌کند که راه به شوینیسیم نهادین می‌برد. در این پژوهش، با رویکردی تحلیلی، بینش انتقادی احسان طبری به ایدئولوژی باستان‌گرایی حکومت پهلوی مورد واکاوی قرار خواهد گرفت و تلاش می‌شود تا لایه‌های متعدد این رویکرد انتقادی و عوامل موثر بر شکل‌گیری آن و نیز بسترهای برساننده‌ی آن به پرسش گرفته شود.

استناد: حجتی نجف آبادی، شهناز (۱۴۰۱) تاملی بر رویکرد انتقادی احسان طبری به باستان‌گرایی حکومت پهلوی، پژوهش‌های تاریخی ایران و

اسلام، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، دوره ۱۶، شماره ۲، شماره پیاپی ۳۱، ص ۱۵۹-۱۸۳.

DOI. 10.22111/JHR.2021.39645.3223



مقدمه

احسان طبری به عنوان یکی از مهمترین نویسندگان و مورخان چپ در دوره‌ی پهلوی مطرح شد. نزدیکی فزاینده‌اش به حزب توده و جریان چپ، فعالیت‌های گسترده‌ی حزبی، دلبستگی روزافزون به ایدئولوژی مارکسیسم و برخی مولفه‌های دیگر، وی را به شخصیتی تاثیر گذار در دوره‌ی پهلوی تبدیل کرد. طبری، شخصیتی چندگانه داشت. از یک طرف، کُنش‌گری سیاسی بود که به تدریج به عنوان یکی از مهمترین ایدئولوگ‌های چپ ایرانی شناخته شد و از جانب دیگر، متفکری اهل قلم و نوشتن، که توانست در بسیاری از زمینه‌های تاریخی، ادبی، فلسفی، جامعه‌شناسی و غیره آثار متعددی به رشته تحریر درآورد. در کنار حجم قابل توجهی از نوشته‌های سیاسی و جامعه‌شناختی و فلسفی که تحت تاثیر گرایش‌ها و دلبستگی‌های حزبی-ایدئولوژیکی‌اش تولید کرد، به کار تاریخ و نوشتن و نگارش آثار تاریخی نیز مشغول شد به نحوی که به یکی از برجسته‌ترین مورخان این دوره تبدیل شد. روایت تاریخی احسان طبری پیرامون ایران باستان، در زمانه و زمینه‌ای انجام می‌گرفت، که هژمونی قرائت رسمی حکومت پهلوی از تاریخ ایران باستان، گفتمان فرهنگی-تاریخنگارانه‌ی این دوره را تحت سیطره‌ی خود داشت و می‌توانست هر نوع قرائت متمایز از روایت رسمی را به حاشیه براند. هر چه بود، ضرورت‌های ایدئولوژیکی و اقتضائات گفتمانی، باستان‌گرایی را به یکی از ارکان مهم ایدئولوژی حکومت پهلوی تبدیل می‌کرد و حساسیت‌های قابل توجهی بر گرد این روایت رسمی به وجود می‌آورد. بنابراین، اهمیت نگرش تاریخی احسان طبری به ایران باستان، در تردیدها و چالش‌هایی بود که وی را در برابر این روایت رسمی قرار می‌داد و تلاش می‌کرد با هر وسیله‌ای، در آن رخنه‌هایی جدی ایجاد کند. این مسئله به ویژه زمانی بیشتر اهمیت خود را نشان می‌دهد که بدانیم حجم قابل توجهی از این نوشته‌های تاریخی، در دوره‌ای تولید می‌شدند که ایده‌ی جشن‌های شاهنشاهی، به منظور گرامی‌داشت تاریخ طولانی مدتِ استمرار پادشاهی در ایران، در حال شکل‌گیری بود و نهادشاهی به کانونی‌ترین مفهومی تبدیل می‌شد که می‌توانست نمایانگر تداوم و استمرار فرهنگ ایرانی از دوران باستان به دوره‌ی معاصر قلمداد شود و حکومت پهلوی را به تاریخ پیشااسلامی ایران پیوند دهد. در چنین

بستری، روایت ستیزه‌جویانه و انکارگرایانه‌ی احسان طبری از تاریخ شاهنشاهی در ایران شکل می‌گرفت.

طبری تلاش می‌کرد تا تاریخ ایران باستان را بر اساس دو مولفه‌ی مهم مورد بازخوانی قرار دهد. نخست: تحلیل تحولات تاریخی- فکری آن دوره بر اساس منطق نظری- مفهومی مارکسیسم و دوم به چالش کشیدن مدعیات رسمی حکومت پهلوی بر گرد مفهوم شاه آرمانی. اهمیت این رویکرد تاریخی- انتقادی از آن جهت بود که به شکلی مقتدرانه در تقابل با روایت رسمی حکومت پهلوی قرار می‌گرفت و درصدد بود تا گفتمان باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی را به چالش بکشد و نظریات آنها را درباره‌ی شکوه و عظمت این دوره‌ی تاریخی، با تردید مواجه کند و ادعاهای تداوم‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی و تلاش آنها برای نمایاندن خود به مثابه تداوم آن دوره‌ی تاریخی را به استهزاء بگیرد. فرضیه‌ی این پژوهش این است که رویکرد انتقادی احسان طبری به مسئله‌ی باستان‌گرایی حکومت پهلوی، تحت تاثیر موقعیت سیاسی- ایدئولوژیکی و دل‌بستگی‌های فکری وی، رویکردی ستیزه‌جویانه، انکارگرایانه و همراه با طنز و تمسخر بود. بر این مبنای هدف این است که با توجه به محتوای پژوهش‌های احسان طبری، مدعیات باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی و زوایا و ابعاد رویکرد انتقادی وی به این مسئله مورد پرسش قرار بگیرد.

پیشینه پژوهش

درباره‌ی موضوع این پژوهش، به این شکل، تحقیقی انجام نشده است. با وجود این، می‌توان به پژوهش‌هایی اشاره کرد که در برخی جنبه‌های، اشتراکات اندکی با تحقیق حاضر دارند. به عنوان نمونه می‌توان به مقاله جنبش سوسیالیستی و پروبلماتیک وابستگی (مشایخی: ۱۳۸۰)، جریان چپ: مروری بر سطح تاریخ (رضوی فقیه: ۱۳۸۷)، نهال ملی‌گرایی در خاک چپ (مشایخی و ابوطالبی: ۱۳۸۶)، پارادوکس‌های احسان طبری و مدرنیته‌ی بی معنا (جمالی و دهکری: ۱۳۸۶)، ماهیت حکومت پهلوی از دیدگاه حزب توده ایران و سازمان چریک‌های فدایی (قدسی‌زاد و دیگران: ۱۳۸۹) و پژوهش‌هایی از این دست اشاره کرد. اگر چه در هر یک از این پژوهش‌ها، لایه‌هایی از پژوهش از دریچه‌های دیگری مورد بررسی قرار گرفته‌اند اما هیچ کدام از منظری که در این پژوهش بر آن تاکید شده است، به این موضوع نپرداخته‌اند.

روایت تاریخی پیشااسلامی احسان طبری و موقعیت گفتمانی آن در دوره‌ی پهلوی

منظور ما از مفهوم روایت تاریخی پیشااسلامی طبری در اینجا، نه در معنای تخصصی و آکادمیک و علمی آن، بلکه به طور کلی، جایگاه تاریخ باستانی ایران در فکر تاریخی و اندیشه‌ی تاریخ‌نگارانه‌ی احسان طبری است. این بخش از پژوهش‌های تاریخ‌نگارانه‌ی احسان طبری، به صورتی ویژه، تاثیرپذیرفته از یک فضای گفتمانی است که در ایران عصر پهلوی بر جریان‌های تاریخ‌نگارانه‌ی ایران تاثیر می‌گذاشت. خصلت بارز این فضای گفتمانی، تکاپوها و اندیشه‌هایی برآمده از ایدئولوژی‌های متعددی بودند که بر سر هژمونی بخشیدن به روایت خود از تاریخ ایران، در فضای فکری- سیاسی- فرهنگی ایران در این دوره، به صورت مستمر در مواجهه با هم قرار داشتند. ملی‌گرایی متکی بر آموزه‌های باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی از یک سو و اندیشه‌های تاریخ‌نگارانه‌ی چپ مارکسیسم از جانب دیگر، دو جریان اصلی در این موقعیت گفتمانی بودند که یکی به شکل رسمی و دیگری در حاشیه‌ی این گفتمان رسمی، نزاعی پنهان بر سر بازخوانی و روایت مجدد تاریخ ایران را صورت‌بندی می‌کردند.

در آنچه که به روایت رسمی حکومت پهلوی مربوط می‌شد، تلاش بر این بود تا با بازخوانی همه‌جانبه‌ی تاریخ ایران با محوریت تاریخ باستانی آن، پیوندی مشروعیت بخش و تداوم‌گرایانه، میان تاریخ باستانی ایران و حکومت پهلوی برقرار شود و تاسیس این دولت، به نوعی، تداوم همه‌جانبه‌ی تاریخ باستانی ایران قلمداد شود (به عنوان نمونه‌ای از این دست کارها نک: نفیسی، ۱۳۷۲: ۵-۱۵؛ شمیم، ۱۳۱۸: ۵ و ۳؛ فلسفی، ۱۳۱۸: ۴-۲). بر این اساس، در این روایت رسمی، تاریخ باستانی ایران دورانی پرشکوه، تفاخرآمیز، شایسته‌ی یادآوری به دلیل خصلت‌های اقتدارگرایانه و دارای عظمت بود که می‌بایست به مثابه الگویی درخشان، مدام بازخوانی شود و پیوستگی حکومت پهلوی با آن دوره، با تاکید بر مفاهیمی همچون شاهنشاه و غیره، به صورت مستمر، مورد تاکید قرار بگیرد (ساتن، ۱۳۳۷: ۴۳۷). در نقطه‌ی مقابل چنین خوانشی، روایت مارکسیستی از تاریخ ایران در حدود دهه‌های ۴۰ و ۵۰ ه.ش مطرح می‌شد که تحت تاثیر برآمدن مکتب تاریخی مارکسیستی در شوروی، تاریخ ایران را نه در این چارچوب‌های رسمی، بلکه در درون چارچوب‌های نظری- مفهومی مارکسیستی روایت می‌کرد. در چنین روایتی، کل ادوار پیشین تاریخ ایران در الگوهای

پنجگانه‌ی مندرج در تئوری مارکس گنجانده می‌شد و در آن ظرفیتی برای روایت‌های تفاخرآمیز بر گرد مفاهیمی همچون شاهنشاه و غیره وجود نداشت و تاسیس حکومت پهلوی نیز خود، مرحله‌ای از آن مراحل پنجگانه به شمار می‌رفت که دارای خصلت‌های ویژه‌ای بود و با آنچه در روایت رسمی از این حکومت وجود داشت، تفاوت‌های ماهوی داشت. در چشم‌انداز تاریخی مارکسیستی، تاسیس حکومت پهلوی، مرحله‌ی ورود ایران به نظام سرمایه‌داری قلمداد می‌شد و ماهیت آن، بیش از آنکه تحت تاثیر روایت‌های تفاخرآمیز باستان‌نگرایانه و نژادی مورد علاقه‌ی حکومت پهلوی مورد تحلیل قرار گیرد، بر اساس موقعیت سیاسی-اقتصادی-اجتماعی آن نسبت به جهان سرمایه‌داری و با اتکا بر تئوری‌های تکامل تاریخی مارکسیستی مورد قضاوت قرار می‌گرفت (مشایخی، ۱۳۸۰: ۱۵-۱۸). بنابراین، در این دیدگاه انتقادی، که بیش از هر امر دیگری از بنیان‌های انترناسیونالیستی در نگرش تاریخی نویسندگان چپ (مارکسیستی) نشات می‌گرفت و تحت تاثیر دوگانه‌ی سوسیالیسم-سرمایه‌داری مورد تحلیل قرار می‌گرفت، حکومت پهلوی در جانب سرمایه‌داری این تقسیم‌بندی جای می‌گرفت که می‌بایست با آن به مبارزه برمی‌خواست (دلیری و شهبازی، ۱۳۹۱: ۴؛ قدسی‌زاد و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۴۰-۱۳۱). بر اساس چنین تحلیلی، هر چند ورود به مناسبات سرمایه‌دارانه یا به اصطلاح، شیفت از نظام فئودالی به نظام سرمایه‌داری با حاکمیت پهلوی اول آغاز شده بود، اصلاحات ارضی با تغییر شیوه‌ی تولید، به نابودی نظام فئوالی و جایگزین نمودن آن با نظام سرمایه‌داری وابسته منتهی شده بود، انگیزه‌ی چنین اقداماتی نیز از نگاه این مورخان کاملاً واضح بود. آمریکا در صدد آن بود تا با این اقدامات، ظرفیت‌های بسیار بالقوه‌ی انقلاب اجتماعی و سوسیالیستی را در ایران از میان بردارد (حزب توده، ۱۳۶۰: ۸۳۹ و ۴۳۹). تحلیل دیگری که در همین راستا انجام می‌گرفت بدین گونه بود که بر اساس آن اصلاحات ارضی با گسترش و تکامل سرمایه‌داری وابسته، میان نیروهای ملی از یک سو و سرمایه‌داری بزرگ داخلی وابسته به امپریالیسم جهانی از جانب دیگر تضادهای جدیدی را ایجاد نمود (حزب توده، ۱۳۶۰: ۷۸۲). نورالدین کیانوری نیز در چنین گفتگویی، به دسته‌بندی نیروهای مخالف رژیم پهلوی اقدام می‌کرد. از نظرگاه وی، مهم‌ترین عامل در خیزش‌های اعتراضی این جریان‌ها، نه در پس‌زمینه‌های نابسامان سیاسی-

اجتماعی ایران عصر پهلوی، که به دلیل تضعیف سرمایه‌داری کمپرادور در ایران بود (کیانوری، ۱۳۶۱: ۲۶-۲۵).

این دست تحلیل‌ها، خود از منطق حاکم بر کلان‌روایت تاریخنگری مارکسیستی و تاثیر این تئوری، بر افکار و اندیشه‌های تحلیلی این متفکران و فعالان چپ نشأت می‌گرفت؛ به گونه‌ای که تحولات ایران را امری تابع دگرگونی‌های جهانی می‌دانستند که بر اساس آن جهان تماماً در مسیر ایجاد سوسیالیسم و تکامل تاریخ گام برمی‌داشت. در این میان هنگامی که واقعیت‌های اجتماعی-سیاسی ایران را در تضاد با این آموزه‌های از پیش موجود یافتند، نوع تحلیل آنان به جانب تقبل برخی تفاوت‌ها و تضادهای آشکار متمایل شد. «اگر در غرب استقرار نظام اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری، با روبنای سیاسی خود یعنی دموکراسی همراه بود، در ایران، تغییرات زیربنایی، به تغییر در روبنای سیاسی منتهی نشد. حکومت ایران به دلیل دست‌نشانده بودن، از آنجا که پایگاه اجتماعی چندان در میان مردم نداشت، بر شیوه‌ی استبدادی خود پای می‌فشرد و حتی تا حدودی آن را نیز تشدید می‌نمود» (سازمان چریک‌های فدایی خلق، بی تا، نسخه‌ی پ: ۴۲). این اشاره‌ی مختصر به برخی اصول و معیارهای تحلیلی فعالان چپ به این دلیل نقل شد که تقریباً همین موازین و معیارهای شناخته شده، بر کل تفکر انتقادی و تاریخنگاری و تاریخنگری احسان طبری نیز سایه می‌انداخت و وی نیز از چنین منظرهایی، به تحلیل و انتقاد از باستان‌گرایی حکومت پهلوی می‌پرداخت. اما تاریخ باستانی ایران برای احسان طبری، علاوه بر امکان ستیز و مخالفتی که برای وی به منظور درافتادن با روایت رسمی حکومت پهلوی فراهم می‌ساخت، لایه‌های دیگری نیز داشت. در واقع، علاوه بر وجه ستیزه‌جویانه‌ی آن که در تقابل با رویکردهای شوینیستی حکومت پهلوی با مرکزیت مفاهیمی همچون شاهنشاه و غیره شکل می‌گرفت، اما تاریخ ایران باستان در بینش تاریخنگارانه‌ی احسان طبری، هم در وجه سیاسی آن و هم از منظر فرهنگی-اجتماعی‌اش در درون منطق نظری-مفهومی مارکسیستی صورت‌بندی می‌شد که دل‌بستگی طبری به آن، آشکار بود. در اینجا چون بیشتر آراء و نظریات طبری در این حوزه در کتاب «برخی جهان‌بینی‌ها و جنبش‌ها» آمده است، نقل قول‌ها از همین اثر مهم طبری آورده خواهد شد.

درباره تمایزات این بینش تاریخی در مقایسه با دیگر روایت‌ها از تاریخ باستانی ایران به چارچوب‌های نظری و تئوریک برمی‌گشت و طبری تلاش می‌کرد از آن دریچه‌ها به این تاریخ بنگرد و همین خصلت را وجه بارز تمایز بینش تاریخی خود با دیگران می‌دانست. «در بسیاری پژوهش‌های انجام گرفته در این زمینه (تاریخ باستانی ایران)، انبوه فاکتوگرافیک [داده‌های تاریخی]، گاه بدون سیستم‌بندی منطقی [چارچوب نظری] و گاه با تحلیل‌های غیرمقنع همراه است. از نظر یک مارکسیست، پدیده‌های تاریخی تعبیری [منطقی] دارند که ناشی از قوانین تکامل مادی معنوی جامعه معین است. لذا در این بررسی‌ها، تلاش شده است تا انبوه فاکتوگرافیک، با سیستم‌بندی منطقی و بر اساس تحلیل ناشی از جامعه‌شناسی علمی عرضه گردد» (طبری، ۱۳۴۷: ۱۵). طبری اتخاذ چنین روشی را خادم بینش کلان‌تری می‌دانست که او پایبند به آن بود و با دوگانه‌هایی همچون نبرد یزدان و اهریمن، تعقل و تعبد، دانش و نادانی، ماتریالیسم و ایدئالیسم، ارتجاع و انقلاب، آزاداندیشی و تعصب و غیره توضیح داده می‌شد (طبری، ۱۳۴۷: ۱۶). در واقع، از چشم‌انداز تاریخ‌نگرانه‌ی طبری، تاریخ عرصه تلاقی این دوگانه‌های متضاد بود و آنچه مشخص بود اینکه طبری به زعم خود، در جانب معقول این دوگانه‌ها می‌ایستاد و تلاش می‌کرد تا روایت تاریخی‌اش، اثبات وجود این دوگانه‌ها و البته، غلبه‌ی نهایی مطلوب بر نامطلوب باشد. بنابراین، تاریخ ایران باستان (مانند تمام تاریخ ایران) عرصه‌ای بود لبریز از این تضادها و تقابل‌های دوگانه که در نهایت، و تحت تاثیر جهانبینی کلان‌تر مورخ، ختم به غلبه‌ی یکی بر دیگری می‌شد. طبری تلاش می‌کرد تا با بازخوانی مجدد تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران باستان، تحولات اجتماعی این دوره را در زمینه‌ای از مناسبات ماتریالیستیک بگنجانند و موقعیت این تحولات را در نسبتی که با تحولات کلان‌تر جامعه و مناسبات تولیدی داشتند، بررسی کند. بنابراین، تاریخ ایران باستان در چشم‌انداز تاریخی طبری، نه از منظر پیچیدگی‌های ساختاری یا نوع مناسبات دین و دولت و تحولات سیاسی صرف یا جنبش‌های دینی بررسی می‌شد، بلکه تحولات و تکاپوها، معنای متمایزتری می‌یافتند و در چارچوب نظری ویژه‌ای که مبتنی بر منطق مارکسیستی و ماتریالیسم دیالکتیک بود، روایت می‌شدند.

علاوه بر این بینش نظری، مطالعه‌ی تاریخ ایران باستان برای طبری، وجهی اخلاقی -

عاطفی نیز دارد و آن نیز به نوع نگرش تاریخی کلان طبری برمی‌گردد. در اینجا به روشنی می‌توان نوعی گرایش عاطفی یا وطن‌دوستی غیرشوینیستی را در روایت طبری از تاریخ ایران مشاهده کرد. شاید بتوان به نوعی، چشم‌انداز طبری به تاریخ باستان (یا کل تاریخ ایران) را نوعی تاریخ اندیشه یا تاریخ مردان بزرگ دانست که به زعم مورخ، حیات و اندیشه‌ی آنها در زمینه‌ای از مناسبات اقتصادی و اجتماعی، تاریخی غنی و سرشار در ایران رقم زده است. بنابراین، می‌توان کلیت بینش تاریخ نگارانه‌ی احسان طبری را در ذیل دوگانه‌ی بینش نظری مارکسیستی - وطن‌دوستی عاطفی گنجانند؛ دوگانه‌ای که به صورت جدی، روایت تاریخی احسان طبری را تحت تاثیر قرار داده است. «گذشته‌ی ایرانیان، شگرف، عبرت‌آموز و غنی‌ست. در این فلات کوهستانی آفتاب‌زده، طی زمان‌های دراز، انسان‌های بزرگی زیسته‌اند که هر یک در کالبد مادی و معنوی عصر خود، با شراره‌های ناب، به خاطر آنچه آنها عدالت و فضیلت شمرده‌اند، سوخته‌اند. برای من، آشنایی با کارنامه‌ی خونین و سوزان حیات معنوی آنان، یک بیداری، یک غرور و یک احساس وظیفه بود» (طبری، ۱۳۴۷: ۱۷).

این البته گرایشی نبود که نزد طبری به تفاخری همه‌جانبه یا شوینیستی نسبت به تاریخ ایران باستان ختم شود. طبری آشکارا با نقد این شیوه‌ی بازخوانی تاریخ ایران باستان، تفاخر به جهان‌گشایی‌ها، افزایش احساس بغض و کین نسبت به دیگران و تقویت غرور ملی را جزو آفاتی می‌شمرد که بعضاً در بازخوانی تاریخ باستانی ایران بر آنها تکیه می‌شد. طبری با رد و کنارزدن این نوع روایت، در تلاش بود تا روایت خود را خوانشی اخلاقی همراه با سویه‌هایی از تفاخر به میراث فرهنگی قلمداد کند. «اگر ما ساکنان این کشور، از اقوام دیگر تجاوز و ستم دیدیم، به نوبه خود، از ستم و تجاوز به ملل دیگر بازنايستاده‌ایم. غرور ما باید به چیزهای شریف، به آفرینش‌ها و ابداع‌ها باشد نه به ستم‌ها، تجاوزها و جهان‌گشایی‌ها. در شکل‌گیری آنچه تمدن ایرانی می‌نامند، بسیاری از مردمان سایر مناطق مانند هندیان و مصریان و غیره نقش داشته‌اند، بنابراین، غرور میهن‌پرستانه‌ی ما باید با احساس اتنراسیونالیسم و علاقه و احترام به سرنوشت دیگر اقوام و ملل همراه باشد» (طبری، ۱۳۴۷: ۱۸). این، آشکارا تلاش برای تلفیق یا نوعی آشتی‌دادن بنیان‌های

ضد ملی‌گرایانه‌ی مارکسیست و وطن‌دوستی مالوف بود. طبری تلاش می‌کرد تا با تلفیق و نزدیک کردن این دو گرایش، از یک سو، میراث باستانی ایرانی را از برخی منظرها قابل ستایش بداند و از جانب دیگر، در ضدیت با گفتمان باستان‌گرایانه‌ی پهلوی، از سوق یافتن این گرایش به جانب رویکردهای شوبنیستی و تفاخر‌گرایانه، بپرهیزد (نک: طبری، ۱۳۴۷: ۲۳-۲۲).

طبری با تفکیک دو مقوله‌ی «تاریخ تحولات» و «تاریخ ایدئولوژی»، بُعد نخست را مربوط به کار مورخان می‌داند و بُعد دیگر را همانجایی تصور می‌کرد که وی به مثابه‌ی شناساننده‌ی این جریان‌ها، دست به بازخوانی تاریخ ایران در بازه‌ی زمانی روی کار آمدن مادها تا سقوط ساسانیان می‌زند (طبری، ۱۳۴۷: ۲۳). طبری در بررسی‌های خود از این دوره تاریخی تلاش می‌کرد به موازات هم، تحولات دینی-اعتقادی و سیاسی اجتماعی را مورد تامل قرار دهد. نگرش او درباره‌ی تحولات سیاسی شاهنشاهی، آمیزه‌ای است از رویکردهای اخلاقی و نقد سیستم حکومت پادشاهی و تأکید بر دامنه‌ی فساد نهادین نزد آنان. به عنوان نمونه، او داریوش هخامنشی را به دلیل حجم بالای فساد که شخصاً و فرماندهان و سپاهیان مرتکب می‌شدند، یکی از پادشاهان فاسد این دوره معرفی می‌کند (طبری، ۱۳۴۷: ۲۷). تحلیل طبری از تاریخ ایران عصر ساسانی نیز با نقد ساختار شاهنشاهی و تأکید بر فسادآمیز بودن پیوند دین و دولت همراه است. او این دوره را دوره‌ی «استبداد شاهی»، «فزونی گرفتن مالیات‌ها به دلیل اشتهای سیری‌ناپذیر خزانه‌ی شاهی»، «سیطره‌ی خشن آتشکده»، «رقابت آتشکده و تخت»، «تداوم جنگها با همسایگان شرق و غرب»، «قحطی و هرج و مرج» و «همراه با قیام‌ها و شورش‌های مهم» ارزیابی می‌کند (طبری، ۱۳۴۷: ۲۹). این روایت البته در تقابل مستقیم با روایت رسمی حکومت پهلوی قرار داشت که تلاش می‌کرد تا به ویژه دوران ساسانی را دوره‌ای درخشان و پرشکوه جلوه دهد و انحطاط و سقوط آن توسط اعراب را مهمترین تراژدی تاریخ ایران روایت کند. طبری، با ادبیاتی برآمده از جهان بینی مارکسیستی، روند فتودالیزاسیون در دوره ساسانی را کند و مولفه‌هایی همچون جنگ، مخارج زندگی سراپا تجمل اشرافیت مغرور و فاسد، و فشار این هزینه‌ها بر گرده‌ی روستائیان و شهرنشینان را خصلت‌های بارز این دوره می‌داند (طبری، ۱۳۴۷: ۳۰). در تقابل با این تحلیل‌ها که طبری از ساختار سیاسی به دست می‌دهد، اما نسبت به دیگر حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی این دوره نگرشی همدلانه و ستایش‌آمیز دارد و حیات

اجتماعی و فرهنگی طبقات اجتماعی را در زیر این ساختار سیاسی، دارای تحرکات و تکاپوهای چشمگیری ارزیابی می‌کند.

رویکرد انتقادی احسان طبری به باستان‌گرایی حکومت پهلوی

نقد ایدئولوژی باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی توسط احسان طبری، هم از نظر لحن، هم شگرد خاص در رویکرد انتقادی‌اش به این مسئله و هم در تنوع لحن و شیوه‌های بیانی-استعاری‌اش، به صورت کلی، از شیوه‌ی مرسوم پیشین در مطالعات باستانی فاصله می‌گیرد. این رویکرد انتقادی، بیش از آنکه رنگ و بویی آکادمیک یا محققانه (از منظر روش‌شناسی) داشته باشد، غیرآکادمیک و نسبتاً هیجانی‌ست و کمتر مبتنی بر تاملات دقیق تاریخی‌ست. طبری، با اتخاذ مواضعی ستیزه‌جویانه‌تر، انکارگرایانه‌تر و تند، استدلال‌ها، روایت‌ها و خوانش‌های رسمی را در این زمینه به استهزاء می‌گیرد و نسبت به تمام ابعاد این مسئله با دید خصمانه می‌نگرد. دایره‌ی شمول این رویکرد خصمانه طیف وسیعی از مقامات رسمی و دیوانسالاران و نهادهای برآمده از دل این ایدئولوژی باستان‌گرایانه را شامل می‌شود. در واقع، طبری، تلاش می‌کند تا به هر طریقی، هژمونی روایت رسمی درباره‌ی تاریخ باستانی ایران، با مرکزیت نهاد شاهنشاهی را به چالش بکشد و ایده‌های سیاسی-ایدئولوژیکی نهفته در پشت این مواضع رسمی را به هر طریقی مورد طعنه قرار دهد و این تمایلات رسمی را در پس‌زمینه‌ای از تحولات سیاسی-اجتماعی قرار دهد و نقش و تاثیر این تحولات را در رشد چنین گرایشاتی در درون حکومت پهلوی نمایان سازد و به زعم خود، ریشه‌ی تمامی این «توهمات» را بزند.

الف: باستان‌گرایی و نسبت آن با موقعیت بین‌المللی حکومت پهلوی

از منظر احسان طبری، بخشی از تکاپوها و تحرکات باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی، در نسبت با موقعیت بین‌المللی این حکومت معنا پیدا می‌کرد. در اینجا، نقد ایدئولوژی باستان‌گرایی حکومت پهلوی، با اصول اعتقادی-ایدئولوژیکی مورخ، همراستا و همگراست و این وضعیت، در نسبت با موقعیت حکومت پهلوی با نظام سرمایه‌داری، تحلیل می‌شود. «کرکس‌های امپریالیست بر اساس منطق تقسیم کن و حکومت کن، و از طریق دامن زدن به نفاق مذهبی و ایجاد مصنوعی اختلافات مذهبی و تقویت گرایشات شوونیستی و وطن پرستی کاذب، قدرت مقاومت توده‌ها را پایین کشیده

و بر آنها حکومت می‌کنند» (طبری، ۱۳۳۶: ۶۰). بنابراین، از دید طبری، پاره‌ای از این تلاش‌ها که در جهت تقویت بنیان‌های ملی‌گرایانه انجام می‌شد، بیش از آنکه اصیل باشد، تحت تاثیر نفوذ آمریکا در ایران تقویت می‌شد. «رژیم با توسل به تبلیغات ناسیونالیستی، می‌توانست این توهّم را به ویژه برای نسل جوان ایجاد کند که دیگر عظمت ایران باستان و دوران کوروش و داریوش، به وسیله‌ی نابغه‌ی عظیم‌الشان، نامی چاپلوسانه که به شاه بی‌سواد می‌دادند، تجدید شده است. ایجاد این توهّم در ایران آن روز، [دوره رضا شاه] بیش از ایران دوران پسرش که در آن ۳۰ هزار آمریکایی پس از ارمنی‌ها، مهم‌ترین اقلیت مسیحی را در ایران تشکیل می‌دادند، در ایران میسر بود. در نهایت تحت تاثیر قرار داد داریوش بود که مردم، رضاشاه را در نیم رخ تازه‌ای که حاکی از خیانت ملی بود، می‌دیدند (طبری، بی تا: ۶۶).

از نظر طبری، این گرایش‌های باستان‌گرایانه، نه خادم بُعد ملی‌گرایانه و هویت‌محور ایران بود و نه ناظر بر موقعیت ایران در نظام بین‌الملل (به عنوان نمونه نک: بیگدلو، ۱۳۹۸: ۱۴-۱۵) بنابراین آن را با دو مفهوم *شونیسیم* یا *ناسیونالیسم افراطی* توضیح می‌داد. «این باستانگرایی دو خصلت برجسته داشت. نخست ضد خلقی و دوم ارتجاعی بودن. بنابراین، این ناسیونالیسم شونیسیتی، نمی‌توانست خصلت ضد امپریالیستی داشته باشد. این پایه‌ی ایدئولوژیک همچنین در صدد بود تا تصویری زیبا از ایران قبل از اسلام به دست بدهد. این اندیشه‌ای غلط بود که از زمان میرزاآقاخان کرمانی (برای اطلاعات بیشتر نک به: رضایی، ۱۳۹۵: ۱۱۰-۱۱۱)، کاملاً با انگیزه‌های دیگر، در ایران پدیدار شده بود که گویا فتوحات عرب و اسلام، ایران را از شکوه و عظمت معنوی پیشین انداخت» (طبری، بی تا: ۸۲) آنچه در این رویکرد انتقادی ستیزه‌جویانه قابل تامل است اینکه برای طبری، تمام گرایش‌ها و روایت‌ها و خوانش‌های باستان‌گرایانه از دوره‌ی پیشامشروطه تا دوره پهلوی، همگی یک خصلت داشتند و آن اینکه وارداتی، غیربومی، تحت تاثیر سلطه‌ی نیروهای خارجی و به طور کلی غیر اصیل بودند. در نگرش طبری، این تحولات، نه برآیندی از اقتضائات و الزامات هویتی یا برتافته از نیازهای درونی جامعه‌ی ایرانی، بلکه تبانی و نقشه‌ای بود که از بیرون بر فکر و اندیشه‌ی روشنفکران و کُنشگران ایرانی سایه می‌افکند.

ب: نقد رویکرد نخبگان و کارکرد نهادها در تقویت روایت باستان‌گرایانه‌ی رسمی

از نظر احسان طبری، شکل‌گیری، تبلیغ و ترویج این روایت رسمی باستان‌گرایانه، به کمک برخی نویسندگان، پژوهشگران و نهادهایی ممکن می‌شد که به پشتوانه‌ی حکومت، در تلاش بودند تا این «پندارهای افسانه‌آمیز»، در بدنه‌ی اجتماعی و فرهنگی ایران رسوخ پیدا کند. بنابراین، از دید طبری، طیف گسترده‌ای از نویسندگان و مورخان و پژوهشگران، به صورت آگاهانه، مشغول بسط این آموزه‌ها بودند. طبری میراث پژوهشی - تحقیقی تمام این نویسندگان را با همین معیار «ترویج پندارهای افسانه‌آمیز»، به یک چوب می‌راند و نتیجه‌ی کار آنان را نه به مثابه آثاری تحقیقی، که خادم تقویت موقعیت حکومت پهلوی به شمار می‌آورد. «انتشار آثاری همچون ایران قدیم، تاریخ ایران باستان پیرنیا و ترجمه کتاب کریستنسن دانمارکی، به وسیله رشید یاسمی، تاثیر عمیقی در ایجاد این پندار افسانه‌آمیز درباره‌ی عظمت گذشته ایران بر جای گذاشت. اقدامات دیگر حکومت پهلوی عبارت بود از چاپ یک سلسله آثار ادبی قدیم، چاپ جدید شاهنامه توسط کتابخانه بروخیم، ترویج شعار خدا شاه میهن و اشاعه سرود شاهنشاهی» (طبری، بی تا: ۸۲).

علاوه بر این، احسان طبری، رشد این تمایلات باستان‌گرایانه را با رشد نازیسم در اروپا، مرتبط می‌داند و نقش برخی فعالان و نویسندگان و نشریات را در این مسیر پررنگ می‌کند. «مجموعه این عوامل با فاشیسم که روز به روز در آلمان و ایتالیا داشت رونق می‌گرفت، نزدیک‌تر می‌شد. بر همین مبنا، سیف آزاد در روزنامه مصور ایران باستان، سراپا به مدح هیتلر می‌پرداخت. علاوه بر این نمونه‌ها، روزنامه‌های مزدور دیگری هم به فعالیت در این زمینه می‌پرداختند. شخص دیگری که نوبخت نام داشت، شاهنامه‌ها سرود با طرح این ادعای گستاخانه که هدفش، اتمام کار فردوسی ست اما پندارهای نژادی مرسوم را پرورش می‌داد. این شخص بعدها، همین اندیشه‌های فاشیستی شاهنشاهی را ادامه داد. عمال فاشیست آلمان در ایران، همچنین باشگاه ایران باستان را در تهران راه اندازی کردند و شعار خدا شاه میهن را در آن ترویج کردند. اما رضا شاه این جریان فاشیستی را فقط تا زمان به رسمیت شناختن خودش به عنوان پیشوا، تحمل می‌کرد» (طبری، بی تا: ۸۳). طبری، این روند را نوعی شوونیسم عظمت‌طلبانه می‌دانست که هدفش «نفی کامل وجود خلق‌های متنوع در ایران بود و نسبت به این خلق‌ها، تبعیض اعمال می‌کرد و زبان این اقوام فقط لهجه‌هایی از

فارسی لحاظ می‌شدند. این نظریات پان ایرانیستی هسته‌های تجاوزکارانه‌ای دربر داشت (طبری، بی تا: ۸۳). «همچنین، تبلیغات پان ایرانیستی در مدارس و در ارتش، این احساس را تقویت کرد که ایران باید عظمت مرزهای دوران کوروش و داریوش را احیا کند» (طبری، بی تا: ۸۲-۸۷).

طبری همچنین، تلاش در جهت متداول ساختن برخی الفاظ و عبارتهای اوستایی را در همین زمینه‌ی باستان‌گرایانه نقد و به نحوی، به استهزاء می‌گیرد و تلاش برخی از شخصیت‌های نزدیک به شاه در همین زمینه را بسترساز برآمدن فرهنگستان زبان و ادب فارسی می‌داند. وی با به چالش کشیدن این نهاد، کارکرد اصلی آن را به «تعت‌سازی» تقلیل می‌دهد و برآیند آن را در نسبت به «پرداختن به کار پژوهشی درست در علوم انسانی و طبیعی»، بسیار دور قلمداد می‌کند. طبری همچنین، فرهنگستان زبان فارسی را نهادی می‌داند که در آن تلاش برای «عربی‌ستیزی» و «تیز کردن احساسات ضد عربی» آشکارا نمود داشت (طبری، بی تا: ۸۸). در واقع، سه‌گانه‌ی فاشیسم، شووینسم و پان ایرانیسم، مهم‌ترین مفاهیمی هستند که در ادبیات انتقادی طبری نسبت به سیاست‌های باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی به کار گرفته می‌شود (طبری، بی تا: ۸۹). طبری همچنین، بخشی دیگر از باستان‌گرایی حکومت پهلوی را در تلاش برای بسط آموزه‌های زرتشتی و طرح بیشتر آن در بدنه‌ی اجتماعی در تقابل با مذهب رسمی و مدعیات روز افزون روحانیت شیعه تحلیل می‌کند. از نظر او، این زرتشتی‌گری، بخشی از ایران‌گرایی کلان‌تری بود که در این زمان در تمامی حوزه‌ها در جریان بود. این نوعی «خوشبینی» و «تجدید حیات زرتشتی» بود که از دل آن «زرتشتیان هندوستان مورد تجلیل قرار می‌گرفتند و از بازگشت آنها به ایران استقبال می‌شد» (طبری، بی تا: ۹۸).

ج: برساخت مفهوم ستم‌شاهی در تقابل با مفهوم شاهنشاهی

یکی دیگر از مولفه‌های قابل توجه در رویکرد انقادی احسان طبری، تلاش برای تخریب و تقلیل بار معنایی برخی از مهم‌ترین مفاهیم در گفتمان باستان‌گرایی حکومت پهلوی بود. بدیهی بود مفهوم شاهنشاهی، کانونی‌ترین مفهوم در این میان بود بنابراین، بیشترین حمله نیز بر علیه همین مفهوم صورت می‌گرفت. احسان طبری، با قرار دادن این مفهوم در زمینه‌ای اخلاقی-انحطاط‌گرایانه، مفهوم شاهنشاهی را به مفهوم ستم‌شاهی تعبیر می‌داد و بر همین اساس، کل

سیستم برآمده از دل منطق شاهنشاهی را با تکیه بر این مفهوم متضاد با مفهوم شاهنشاهی، با چالش مواجه می‌ساخت. دامنه‌ی این انتقادات، شکل‌گیری این گرایش‌های باستان‌گرایانه از دوره رضاشاه را تا دوران محمدرضاشاه دربرمی‌گرفت. طبری، در صحبت از پیش زمینه‌های خلق و افرینش برخی کتابهای صادق هدایت، زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ویژه‌ای که به ویژه پس از روی کار آمدن رضاشاه در ایران صورتبندی شده بود را به صورت مستقیم دخیل می‌دانست. وی خلق برخی از این آثار را در تقابل با چنین فضایی تحلیل و تفسیر می‌کرد. «می‌دید [هدایت] که یک قزاق بی‌سواد، که مهمترین خصلتش، قلدری و آمادگی برای غارت دیگران است، به عنوان اعلیٰ حضرت قدرقدرت شاهنشاهی ارواحناه فداه! مدعی‌ست که پایه‌گذار عصر مشعشعی‌ست و مثنی چاپلوس در نهادهایی همچون اداره‌ی پرورش افکار، به خدمت وی مشغولند. سراسر کشور، خواب‌آلود، فقیر و منگ و عقب مانده در تمدن له شده‌ی آسیایی چرت می‌زد. برای هدایت، پس از لمس زندگی در پاریس، تحمل تهران رضاشاهی ممکن نبود» (طبری، ۱۳۵۹: ۷۴). فارغ از درستی یا نادرستی این نحوه‌ی نگاه به بسترهای تاثیرگذار بر جهان‌بینی صادق هدایت، این خصلت خاص احسان طبری‌ست که لحنی پرخاشگرانه و ستیزه‌جویانه‌ی دارد و بعضاً نیز نقد او را نسبت به مدعیات ایدئولوژیکی حکومت پهلوی، سطحی و همراه با نوعی انکار متمرده‌ی نزدیک می‌کند «هدایت در ایران عصر رضاشاه، محیطی را کشف کرده بود که با سرشت او تناقض جدی داشت. مثنی شپاد بی‌صفت برای داشتن خانه و باغ و درشکه و اتوموبیل و رسیدن به وکالت و وزارت و دسترسی به خوشگذرانی در فرنگ به چه پستی‌هایی که دست نمی‌زدند. همه آنها کم‌سواد، شارلاتان و وقیح بودند. برای هدایت، با روحی بلور آسا و قرص و بی‌تزلزل، تحمل چنین محیطی آسان نبود» (طبری، ۱۳۵۹: ۷۴).

بر اساس همین منطق انتقادی، او، محمد رضاشاه را بانی مفاهیم و اصطلاحاتی می‌دانست که از اساس نامهایی «بی‌محتوا و دروغین» به شمار می‌رفتند. مفاهیمی همچون «ناسیونالیسم مثبت، دروازه‌های تمدن بزرگ، شاهنشاه آریامهر و غیره در زمره‌ی این مفاهیم بودند که بیش از هر چیزی، خادم روح «ستم‌شاهی و دسپوتیسم شرقی» بودند و در عمل، با میراث چند هزار ساله‌ی استبداد شاهی، تفاوتی نداشتند (طبری، ۱۳۸۵: ۱۲). احسان طبری، با کاربست مفهوم «ستم‌شاهی»،

نقد ایدئولوژیک خود نسبت به حکومت پهلوی را ساخت‌بندی می‌کند و تلاش می‌کند تا از منظری اخلاق‌گرایانه، میراث پیشینی سیاست‌ورزی در ایران را با استبداد شاهی پیوند بزند. بنابراین، از درون مفهوم ستم‌شاهی، حجم قابل توجهی از بی‌اخلاقی‌های سیاسی، باندبازی‌های خانوادگی، تسلط فزاینده بر جان و مال و ناموس رعایا، و بی‌اعتنایی مفرط به قوانین شرعی و عرفی موجود را استخراج می‌کند. این تحلیل، تا حدودی تحت تاثیر جریان انقلاب اسلامی و گفتمان ویژه‌ی آن قرار داشت و در عین حالی که نظام مستقر پسا انقلابی را نظامی عادل می‌پنداشت، حکومت پهلوی را در امتداد تاریخ سلطنت و پادشاهی در ایران جای می‌داد (طبری، ۱۳۸۵: ۱۳). علاوه بر این، طبری، تمام تاریخ باستانی ایران را که به نحوی، مورد اعتنای ایدئولوژیک حکومت پهلوی قرار داشت، در نوشته‌های پس از انقلاب خود، در ذیل همان مفهوم ستم‌شاهی جای می‌دهد و حکومت پهلوی را تداوم‌بخش میراثی می‌داند که از تاریخ پیشااسلامی ایران تا دوران معاصر، همواره تحت تاثیر ظلم و جور و فساد و استبداد مفهوم شاه قرار داشته است. این مسئله آنجا اهمیت دارد که طبری، در اثنای تمامی این نقدهای اخلاقی، نمونه‌هایی از رفتارهای حکومت پهلوی را نیز نقل می‌کند تا بدین شیوه، پیوند رفتاری- آئینی شاهان پهلوی به تاریخ «ستم‌شاهی» را آسان‌تر سازد. «رسم قربانی کردن جانوران، در پای سمند شاهی، از دیرباز مرسوم بوده است. ثریا در بخشی از خاطراتش می‌گوید که وقتی از شاه خواست رسم گاو کشی را ممنوع اعلام کند، شاه در جواب گفته بود که این احترامی‌ست به شاه و اگر آن ممنوع شود، احترام به شاه ممنوع شده است» (طبری، ۱۳۸۵: ۱۴). از نظر او، قیصر روم، فرعون مصر، شاه ایران، خلیفه عرب، رای هند، و غیره در این زمینه همانند بودند و زندگانی صدها هزار انسان را به نابودی کشاندند (طبری، ۱۳۸۵: ۱۴).

معنای این نحوه‌ی تاریخنگری احسان طبری، زمانی بیشتر قابل درک است که همانندی ادبیات پرخاشگرانه و ستیزه جویانه و ایدئولوژیک‌ی جریان چپ و در راس آن‌ها احسان طبری، یا شعارهای حکومت برآمده از انقلاب ایران با هم در نظر گرفته شود. این ادبیات ستیزه‌جویانه نسبت به جهان غرب، بعد از انقلاب، به مهمترین شعارها و سیاست‌گذاری‌های انقلاب اسلامی نیز مبدل شد. بنابراین، رویکرد انتقادی احسان طبری به ساختار سیاسی حکومت پهلوی، بعد انقلاب نیز را تداوم یافت و این تداوم را می‌بایست در زمینه‌ی نوع مواجهه جریان چپ با حکومت برآمده از

انقلاب اسلامی فهمید. «هم اکنون که کشور ما پس از انقلاب بهمن می‌خواهد به این فصل شوم اسارت پایان دهد واشنگتن و لندن چه فتنه‌ها که در کار نمی‌کنند» (طبری، ۱۳۸۵: ۲۲). «تاریخ نشان می‌دهد که وقتی استعمار طلبان دست خود را از پشت محمدعلی میرزا، رضاشاه، محمدرضا شاه برداشتند، این شاهنشاهان کبیر و وارثان کوروش و داریوش فوراً فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند و از گوشه و کنار جهان سردرمی‌آورند» (طبری، ۱۳۸۵: ۲۳). «خاندان پهلوی می‌کوشید مواضعه دیپلماتیک را تا حد الهامات الهی ذات مبارک شاهنشاهی بالا بکشد و خلق را از لولوی کمونیسم و غول انقلاب بی‌سروپاها می‌ترساند. (نک به: شاکر، ۱۳۹۹: ۱۱۷) او تصمیم داشت کشور ما را به سرزمین سوخته بدل کند و در خطاب به کوروش مرده ۲۵۰۰ ساله می‌گفت آسوده بخواب که ما بیداریم. جنون فرعونیت این مردک ناچیز را پایانی نبود» (طبری، ۱۳۸۵: ۲۴). محمدرضا پهلوی به تدریج در این مکاتب انگلیسی و آمریکایی با کُند ذهنی خاص خود، نام‌های دروغین و بی‌محتوایی همچون ناسیونالیسم مثبت، سیاست مستقل ملی، دموکراسی منسجم، می‌گذاشت. این ظل‌اللهی مدرنی بود که در نام و محتوا، با اصول ستم شاهی شرقی در هزاره‌های پیشین تفاوتی نداشت (طبری، ۱۳۸۵: ۱۳). شاه و اعضای حاکمه به شکوه ظاهری خود اهمیت می‌دادند تا تاثیر موجود خاص و برگزیده‌ی آسمان بودن را بر رعایا باقی بگذارد (طبری، ۱۳۸۵: ۱۷).

د: باستان‌گرایی به مثابه تاکید بر برتری نژادی

آمیختگی و درهم‌تنیدگی مدعیات و گرایش‌های باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی با مولفه‌های نژادی نیز موضوع نقدهای تند و تیز و بی‌پروای احسان طبری قرار داشت. در واقع، تقابل طبری با مدعیات نژادی - باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی، هم خصلتی انترناسیونالیستی داشت و هم مبتنی بود بر پاره‌ای استدلال‌های زبانی - نژادی. برای احسان طبری، تقلیل و خنثی کردن این مدعیات ایدئولوژیک مبتنی بر باستان‌گرایی نژادی، با تاکید بر برخی خصلت‌های زبانی و نژادی امکان‌پذیر بود. طبری، در تقابل با مفهوم ناسیونالیسم نژادی، مفهوم انترناسیونالیسم را مطرح می‌کرد. بدین معنا که در تقابل با این گرایش‌های نژادی و افراطی، بر نوعی جهان‌وطنی برتافته از ایدئولوژی مارکسیسم تاکید می‌کرد. در این زمینه، اتکای طبری، به برخی استدلال‌ها در زبان‌شناسی تطبیقی بود. طبری با ردیف کردن حجم قابل توجهی از لغات و واژه‌ها و اصطلاحات در زبان فارسی، عربی،

آلمانی و فرانسوی، اشتراک ریشه‌شناختی این واژگان را نه امری اتفاقی بلکه مسئله‌ای بنیادین و پراهمیت می‌دانست که می‌توانست مدعیات زبان‌شناختی حکومت پهلوی و تلاش آنها برای ترویج و تبلیغ نوعی سره‌نویسی در زبان فارسی و تکیه بر آن به مثابه تکیه‌گاهی نژادی و ملی، را با چالش مواجه سازد. طبری، پس از ردیف کردن این حجم از واژگان، این پرسش را مطرح می‌کرد که آیا چنین اشتراکاتی در مبدا و ریشه‌ی این واژه‌ها اتفاقی است؟ «به هر جهت، اقوام و ملت‌ها در سحرگاه پیدایش خود، به هم نزدیک بوده‌اند. این شمای دیالکتیکی، ما را از تز به آنتی تز می‌رساند. این شما، تجریدی نیست و دارای محتوای تاریخی است. چنین استنتاجی که مبدا واحد بسیاری از زبان‌ها را نشان می‌دهد، خود کمکی است به اثبات واقعیت اندیشه انترناسیونالیسم» (طبری، ۱۳۵۹: ۱۲۱).

احسان طبری، با ایده‌ی سره‌نویسی و سره‌گویی در زبان فارسی مخالف بود. این مسئله، که بنیادی‌ترین ارکان ایدئولوژی ملی‌گرایان حکومت پهلوی بود، به دنبال خود، برخی نهادسازی‌ها، تبلیغات، هزینه‌ها و تلاش‌های فراوانی را به دنبال آورد تا زبان فارسی، به زبانی خالص تغییر وضعیت بدهد تا برآیندی از موقعیت ایران و پشتوانه‌ی ملی‌گرایانه و باستانی آن باشد. طبری، امتزاج و ادغام لغات و واژگان در دو زبان فارسی و عربی را عمیق‌تر و ژرف‌تر از آن می‌دانست که بشود با تفکیک میان این دو، به نوعی سرگی و ناسره‌گی در زبان فارسی دست یافت. او، چنین تلاش‌هایی را با اتکا بر همین استدلال‌های زبان‌شناختی، پندار و خیال می‌دانست. و به این نتیجه می‌رسید که «برخی واژگان و الفاظ و تعابیر عربی، دیگر از آن زبان فارسی است و در زرادخانه‌ی لفظی و معنوی این زبان هضم شده‌اند. بنابراین، بجای تبدیل کردن زبان به محلی برای منازعه و اختلاف، بهتر است آن را وسیله‌ای برای تفاهم بکنیم» (طبری، ۱۳۵۹: ۱۲۳-۱۲۴).

این رویکرد، همچنین پای برخی مدعیات نژادی دیگری را نیز به میان می‌آورد؛ مدعیاتی که بر تضاد و تقابل تاریخی و تمایز نژادی میان ایرانیان - اعراب شکل می‌گرفت. در واقع تاکید بر عامل حمله‌ی اعراب، به مثابه‌ی عامل اصلی انحطاط ایران، در گفتمان رسمی و ایدئولوژیکی حکومت پهلوی جایگاه ویژه‌ای داشت. این در حالی بود که به نسبت تاکید بر تضاد و تقابل دوگانه‌ی ایرانی - عربی، کمتر بر تضادهای نژادی ایرانی - ترکی تاکید می‌شد. در چنین فضایی، کارکرد پاره‌ای نهادها بازتعریف می‌شد. به عنوان نمونه رسالت فرهنگستان زبان و ادب پارسی به منظور

پیراستن زبان فارسی از الفاظ غیرفارسی با محوریت زدودن واژگان عربی، در همین زمینه دارای معنا بود. این مدعیات نژادی و ناسیونالیستی توسط احسان طبری به چالش کشیده می‌شد. طبری با تکیه بر برخی آرای زبان‌شناسی و تلاش برای تبیین امتزاج تاریخی این دو زبان، پیراستن زبان فارسی را امری توهّم‌آمیز می‌داند و آن را به جنگی بی نتیجه بر علیه زبان عربی تعبیر می‌کرد. «این گرایش در زمان استبداد رضاشاه در تبلیغات شوینیستی دولت پایگاهی یافت و در آن ایام گروهی از کارکنان وزارت جنگ با رخنه در ذهن شاه اینگونه القا کردند که برای تجدید عظمت ایران باستان باید بیرحمانه لغات تازی را به دور ریخت و الفاظ تازه‌ای با اتکا به لغات اوستایی و پهلوی اختراع کرد. این گرایش شوینیستی موفق شد یک سلسله لغات ساختگی و گاه به کلی غلط تحویل دهد» (طبری، ۱۳۵۹: ۱۶۸).

۵: رویکرد روایی - استعاری طبری در تقابل با ایدئولوژی باستان‌گرایی

در کنار رویکردهای نسبتاً تاریخی و شیوه‌های مستقیم‌تر بیان انتقادی نزد احسان طبری، می‌توان از رویکرد زبانی - بیانی دیگری نیز نام برد که در آن، نویسنده با بهره‌گیری از شیوه‌های ادبی‌تر و استعاری‌تر، ایدئولوژی باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی را به چالش می‌کشد. در اینجا تاکید ما بر دو اثر ادبی - داستانی احسان طبری است که در قیاس با دیگر شیوه‌های انتقادی مرسوم نزد وی، تفاوت‌های بارزی دارند. این تفاوت‌ها بیشتر وجه ادبی و استعاری این آثارند که نمود دارند. کتاب‌های *فرهاد چهارم و شغال‌شاه*، دو اثر غیرتاریخی و ادبی احسان طبری‌اند که محتوای آنها، به صورت مستقیم، در نزاع و تخصص و نقد باستان‌گرایی شاه‌محور حکومت پهلوی قرار دارد. شاید نتوان محتوای این دو اثر را از منظر تکنیک‌های داستانی یا شیوه‌های روایت و دیگر معیارهای این حوزه، آثاری درخشان به شمار آورد، اما اهمیتشان، بیشتر در قالب ساختگی و داستانی‌شان است که دست نویسنده را به منظور نقد این ایدئولوژی باز نگه می‌دارد. احسان طبری در اثر خود با عنوان *فرهاد چهارم*، هدف از نگارش این اثر را «نمایاندن واقعی سرنوشت شوم نظام‌های شاهنشاهی» می‌داند و بازپرداخت چهره‌ی تاریخی فرهاد چهارم و شخصیت‌های نزدیک به او را وسیله‌ای می‌داند تا از طریق آن «صفات و سجایای جباران زمان» را نشان دهد. نگارش این اثر حدود سال ۱۳۴۹ ه.ش انجام شد. هدف، آنگونه که در مقدمه کتاب نقل شده است این بود تا همزمان به جشن‌های

شاهنشاهی، چاپ و انتشار یابد. اما بنا بر دلایلی، این اثر با چند سال تاخیر به چاپ می‌رسد (طبری، ۱۳۵۶: ۴). بنابراین، در تقابل با روایت و چشم‌انداز رسمی حکومت پهلوی از تاریخ ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی، روایت احسان طبری درباره‌ی تاریخ باستانی ایران تولید می‌شود. هدف این است تا هژمونی شدن کلان‌روایت حکومت پهلوی درباره‌ی تاریخ ایران، خدش‌های وارد کند و تردیدهایی جدی در این نحوه‌ی روایت رسمی تاریخ ایجاد کند.

برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی از چشم‌انداز احسان طبری، هم توهم شاهی را در ساختار ایدئولوژیکی حکومت فربه‌تر و هم نمایان می‌ساخت که مدعیات رسمی حکومت، اتکا بر داده‌هایی دارد که بازخوانی مجدد آنها نشان می‌دهد، آنچه شاه و دربار او در تلاش برای اتصال خود به آنها بودند، خود بخشی از تاریخ استبداد شاهنشاهی در ایران به شمار می‌رفتند (طبری، ۱۳۵۶: ۵). «شاه با خرج دهها میلیون دلار، از مهمانان تاجدار پذیرایی کرد و به قول مارکس، تاییدی بر بنیان مستبده‌ی خود نهاد و نشان داد که این ساختار استبدادی شاهنشاهی، در درون خود جانوران سیاسی و بردگانی چاپلوس را پرورش می‌دهد. در وجود فرهاد چهارم و پدر و فرزندانش نیز تمام این خصلت‌های فرومایه که در بنیاد شاهنشاهی‌ست، وجود داشت. بنابراین، این داستان، اگر چه از منظر تاریخی مربوط به گذشته‌های دور است اما تازگی و فعلیت خویش را هنوز از دست نداده است» (طبری، ۱۳۵۶: ۷).

اثر فرهاد چهارم از منظر ساختاری، تاریخی- روایی‌ست بدین گونه که طبری با شیوه‌ای روایی، روایتی بر ساخته از دوران سلطنت فرهاد چهارم می‌آفریند که بیش از آنکه دغدغه‌ی نگارش اثری تاریخی بر اساس اصول و روش‌ها و موازین مرسوم و مالوف در آن دیده شود، روایتی است انتقادی و ایدئولوژیک از پایه‌های سیاسی- دینی- اسطوره شناختی مشروعیت‌بخش حکومت پهلوی. بنابراین، نویسنده تلاش می‌کند در لابه‌لای روایت خود، نقدهای پنهان و آشکار خود را متوجه مولفه‌هایی همچون نزدیکی نهاد دین و دولت و مسائلی از این قبیل بکند. در این روایت، تمام نهادهای مهم تاثیرگذاری که ساختار اجتماعی را مدیریت می‌کنند به نحوی در کانون روایت نشانده شده‌اند. از روحانیون زرتشتی، تا شاهنشاه، نهادهای دینی مانند آتشکده‌ها و البته پیوستگی و کارکرد هر کدام از این نهادها در راستای نظم شاهنشاهی (به عنوان نمونه نک: طبری، ۱۳۵۶:

۱۳-۱۴). طبری با گنجاندن هر کدام از این نهادها در دل روایت خود، نقد خود را متوجه چارچوب‌های ایدئولوژیکی حکومت پهلوی می‌کند و در تلاش است تا به هر نحوی، آن تلاش‌های ایدئولوژیک را به چالش بکشد و بنیان‌های باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی را در بافتی عبرت‌گرایانه و سرشار از فساد و ناکامی و توهم بگنجانند. بنابراین، همگرایی دو نهاد روحانیت و پادشاهی در این روایت، در بستری از تباری‌ها و زدوبندهای مرسوم شکل می‌گیرد که بیش از آنکه این همکاری معطوف به ایجاد اصلاحات و برقراری عدالت باشد، به تثبیت موقعیت هر دو نهاد با سوء استفاده‌های مستمر از نهادهای قدرت و ثروت می‌انجامد (نک: طبری، ۱۳۵۶: ۱۶-۱۵). اهمیت آفرینش چنین روایتی در این بود که تقریباً همزمان با گفتمان اسلام‌گرایی، صریح‌ترین گفتمان انتقادی‌ای بود که به ویژه در تقابل با ایدئولوژی باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی شکل گرفته بود.

یکی دیگر از آثار مختصر اما به نوعی مهم احسان طبری که محتوای آن بر اساس منطق این پژوهش، نقدی است نمادین و استعاری بر مدعیات باستان‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی، کتابی است کوتاه با عنوان شغال‌شاه. نگارش این اثر در دهه‌ی ۳۰ ش، یعنی دوره‌های اولیه‌ی حیات سیاسی احسان طبری صورت گرفته است. محتوای این اثر از منظر ادبی و پیچیدگی‌های داستان‌سرایی و فنون روایی، در سطح بالایی نیست اما زبان استعاری و نمادین اثر، آن را در زمره‌ی آثار ادبی احسان طبری جای می‌دهد که هدف وی از نگارش آن، نقد بنیان‌های ایدئولوژیک حکومت پهلوی با مرکزیت نهاد شاهی‌ست. استفاده از زبان حیوانات در این اثر، ظرفیت‌های نمادین و استعاری قابل توجهی را در اختیار نویسنده گذاشته تا با استفاده از آن بتواند به شکلی خیال‌انگیزتر و آزادانه‌تری، واقعیت‌های سیاسی-اجتماعی و فرهنگی موجود را به نقد بکشد. این شیوه‌ی ادبی و بهره‌گیری از زبان نمادین و استعاری به منظور طرح آرای انتقادی البته تا پیش از این نیز در سنت ادبی ایران، به مثابه یک ژانر یا گونه‌ی ادبی موجود بوده و ادیبان و نویسندگان به تناوب از این شگرد ادبی برای طرح دیدگاه‌های خود بهره گرفته‌اند. آنچه در اینجا رخ داده اما لحنی ست طنزآلود به موقعیت شاه که در ذیل اصطلاح برساخته‌ی شغال‌شاه صورت‌بندی شده است. اگر به عنوان نمونه تا پیش از این، موقعیت برتر شاه در گونه‌های ادبی، با استعاره‌هایی همچون شیر بیان می‌شد اما در روایت طبری، با اضافه شدن لفظ شغال به مفهوم شاه، هم جایگاه مفهومی شاه را به نوعی به چالش

می‌کشد و هم ابهت محتوایی مفهوم شاه را به زیر می‌کشد. این در حالی‌ست که حداقل مفهوم شاه در گفتمان ایدئولوژیکی و تاریخ‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی، مفهومی است کانونی که هر پدیده‌ی سیاسی و اجتماعی، در پیوند با آن معنای گفتمانی خود را پیدا می‌کند. طبری در بخش‌هایی از این اثر می‌نویسد «عقیده‌ی رعایای مملکت شغالشاه این بود که که شغالشاه از طرف آسمان ماموریت دارد که نسل ماکیان را در آن جنگل خطرناک و مخوف، از حمله‌ها و هجوم‌ها در امان بدارد. رعایا بسیار سپاسگزار شغالشاه بودند که شغالشاه اجازه تعدی و تجاوز به سرزمین آنها را نمی‌دهد و حامی استقلال آنهاست» (طبری، ۱۳۲۴: ۵).

نتایج پژوهش

مفهوم و ایدئولوژی باستانگرایی در دوره‌ی پهلوی، به یکی از مهمترین ارکان و پایه‌های مشروعیت این حکومت تبدیل شد. تلاش حکومت پهلوی این بود تا روایتی رسمی از این دوره تاریخی با تکیه بر مفهوم شاهنشاهی و شاه آرمانی به دست دهد و موقعیت خود را به نوعی تداوم و استمرار آن جلوه بدهد. در این میان، احسان طبری، به عنوان یکی از مهمترین متفکران و اعضای حزب توده و جنبش چپ ایران در دوره‌ی پهلوی، در تقابل با این ایدئولوژی، تاریخ باستانی ایران را در چارچوب نظری- مفهومی مارکسیستی بازخوانی کرد و با رویکرد و لحنی ستیزه‌جویانه و تخصص‌آمیز، مفهوم کانونی باستانگرایی یعنی شاهنشاهی را مورد حمله قرار داد. طبری با ارائه‌ی خوانشی ایدئولوژیک از تاریخ باستانی ایران و تز ارائه‌ی برخی استدلال‌ها و نیز اتخاذ مواضعی استهزاآمیز و بعضاً ادبی- استعاری، تمام تلاش خود را به کار بست تا با تقلیل مفهوم شاهنشاهی به ستم‌شاهی، تاریخ شاهنشاهی ایران را بر خلاف روایت رسمی حکومت پهلوی، در ذیل مفهوم انحطاط و فساد و بی‌اخلاقی و عبرت‌آمیز روایت کند. طبری با برخی استنادات تاریخی و ارائه‌ی خوانشی اخلاقی از تاریخ باستانی ایران، مدعیات نژادی- ملی‌گرایانه‌ی حکومت پهلوی را به چالش کشاند و تحت تاثیر برخی تمایلات ایدئولوژیک، در صدد برآمد تا بدیلی برای این ایدئولوژی باستان‌گرایانه با بهره‌گیری از مفاهیمی همچون انترناسیونالیسم و غیره، به دست دهد.

منابع و مطالعات

- ابوطالبی، مهدی و مهرداد مشایخی (۱۳۸۶)، نهال ملی‌گرایی در خاک چپ، بازتاب اندیشه، شماره ۸۹ و ۹۰، مرداد و شهریور.
- بیگدلو، رضا. (۱۳۹۸). برساخت هویت ملی ایران بر مبنای نژاد در دوران جنگ جهانی اول. *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*, ۱۳(۲۴), ۱-۱۸.
- سام دلیری، کاظم و بهروز شهبازی (۱۳۹۱) انقلاب: چرا و چگونه؟ بازخوانی ایدئولوژی انقلابی احزاب چپ (مارکسیستی) دوره پهلوی، *مجله جامعه‌شناسی تاریخی*، ش ۷، تهران.
- رضایی، فاطمه، مرادی، مسعود. (۱۳۹۵). تحول سنجی مفهوم ملت در دوره قاجار. *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*, ۱۰(۱۹), ۱۰۱-۱۲۰.
- رضوی فقیه، سید مسعود (۱۳۸۷)، جریان چپ، مروری بر سطح تاریخ، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۲۹، بهمن ماه.
- حزب توده‌ی ایران، اسناد و دیدگاه‌ها حزب توده‌ی ایران از آغاز تا انقلاب (۱۳۶۰) تهران: نشر حزب توده ایران.
- ساتن، الو ال پی (۱۳۳۳)، رضاشاه کبیر یا ایران نو، ترجمه عبدالعظیم صیوری، تهران، بی نا.
- سازمان چریک‌های فدایی خلق (بی تا) ۱۹ بهمن تئوریک، بی جا: نشر مزدک.
- کیانوری، نورالدین (۱۳۶۱) حزب توده‌ی ایران و مسائل میهن انقلابی ما، مجموعه مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها، بی جا: انتشارات حزب توده.
- شاکر، علی، آبدیان، حسین. (۱۳۹۹). تحلیلی بر تأثیرات جنگ سرد و نظام دوقطبی بر روابط ایران و عراق در دوره پهلوی دوم. *مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*, ۱۴(۲۷), ۱۰۷-۱۳۵.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۱۸)، ترجمه حال بزرگان، تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار.
- طبری، احسان (۱۳۴۷)، برخی بررسی درباره‌ی برخی جهان‌بینی‌ها در تاریخ ایران، تهران، انتشارات حزب توده ایران.
- (۱۳۵۹)، مسائلی از فرهنگ، هنر و زبان، تهران، انتشارات دوستداران احسان طبری.
- (۱۳۵۶)، فرهاد چهارم، تهران، بی جا.
- (۱۳۲۴)، قصه شغالشاه، تهران، انتشارات دوستداران احسان طبری.
- (۱۳۸۵)، جستارهایی از تاریخ، تهران، انتشارات نوید نو.
- (بی تا)، جامعه ایران در دوران رضاشاه، بی جا.
- (۱۳۲۶)، شکنجه و امید، تهران، انتشارات دوستداران احسان طبری.

فلسفی، نصرالله (۱۳۱۸)، شرح حال بزرگان، تهران، دبیرخانه سازمان پرورش افکار.
 قدسی‌زاد، پروین و دیگران (۱۳۸۹)، ماهیت حکومت پهلوی دوم از نظر حزب توده و چریک‌های
 فدایی خلق، فصلنامه پژوهشی تاریخ اسلام و ایران، شماره ۶، تابستان.
 مشایخی، مهرداد (۱۳۸۰)، جنبش سوسیالیستی و پرولماتیک وابستگی، گفت و گو، شماره ۳۱.
 نفیسی، سعید (۱۳۷۲)، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، تهران، بنیاد.

References and Bibliography

- Abutalebi, Mehdi and Mehrdad Meshaikehi (2006), The Seedling of Nationalism in the Left Soil, Reflection of Thought, No. 89 and 90, Mardad and Shahrivar.
- Bigdalo, Reza. (2018). The construction of Iran's national identity based on race during the First World War. Iran and Islam Historical Research Journal, 13(24), 1-18.
- Sam Deliri, Kazem and Behrouz Shahbazi (2012) Revolution: Why and How? Rereading the Revolutionary Ideology of the Left (Marxist) Parties of the Pahlavi Period, Journal of Historical Sociology, No. 7, Tehran.
- Rezaei, Fatemeh, Moradi, Masoud. (2015). Evolution of the concept of the nation in the Qajar period. Iran and Islam Historical Research Journal, 10(19), 101-120.
- Razavi Faqih, Seyyed Masoud (2007), the left current, a review of the level of history, the book of the month of history and geography, number 129, Bahman.
- Tudeh Party of Iran, documents and views of Tudeh Party of Iran from the beginning to the revolution (1360) Tehran: Publishing Party of Tudeh Iran.
- Satin, Elo LP (1333), Reza Shah Kabir or New Iran, translated by Abdul Azim Sabouri, Tehran, Bina.
- Guerrilla organization of people's loyalties (Bita) 19 Bahman theoretical, Bija: Mazdak publishing.

- Kianouri, Nooruddin (2011) Iran's Tudeh party and the issues of our revolutionary homeland, a collection of articles, interviews and speeches, Bibai: Tudeh party publications.
- Shaker, Ali, Abadian, Hossein. (2019). An analysis of the effects of the Cold War and the bipolar system on Iran-Iraq relations during the second Pahlavi period. *Iran and Islam Historical Research Journal*, 14(27), 107-135.
- Shamim, Ali Asghar (1318), translated by Hal Bozharan, Tehran, Secretariat of the Organization for the Development of Thoughts.
- Tabari, Ehsan (1347), some reviews about some worldviews in the history of Iran, Tehran, Tudeh Iran Publications.
- (1359), issues of culture, art and language, Tehran, Dostdaran Ehsan Tabari Publications.
-(1356), Farhad Chahar, Tehran, Bija.
- (1324), Shoghalshah story, Tehran, Dostdaran Ehsan Tabari Publications.
- (1385), Essays on History, Tehran, Navid No Publications.
- (Bita), Iranian society during the era of Reza Shah, Bija.
-(1326), torture and hope, Tehran, Dostdaran Ehsan Tabari Publications.
- Falsafi, Nasrallah (1318), biography of great men, Tehran, Secretariat of the organization of education of thoughts.
- Qodsizad, Parveen and others (2009), the nature of the Pahlavi II government from the point of view of the Tudeh party and the loyalist guerrillas of the people, *Research Quarterly of the History of Islam and Iran*, No. 6, Summer.
- Meshaikehi, Mehrdad (2010), The Socialist and Prolematic Movement of Affiliation, *Dialogue*, No. 31.
- Nafisi, Saeed (1372), Social and Political History of Iran, Tehran, Foundation.